

هیتلر و آلمان‌ها" (پاریس - ادیسیون سوسیال - 1982)
نوشته "پی بر آنجل" آلمان شناس و تاریخدان مارکسیست فرانسوی
ترجمه علیرضا خیرخواه برای راه توده

فاشیسم روی شانه گرسنگان و بیکاران (5)

مطلب زیر فصل دیگری از کتاب "هیتلر و آلمان‌ها" است. نویسنده در این فصل به بررسی طبقه کارگر آلمان و نیروهای مخالف نازیسم و از جمله سوسیال دمکراسی و کمونیست‌های این کشور می‌پردازد. تراژدی به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان تا حدود زیادی ناشی از سابقه تاریخی این کشور و جنگ برادرکشی میان گردان‌های مختلف طبقه کارگر بود. فراموش نباید کرد که سرکوب خونین انقلاب آلمان و حوادثی که به قتل کارل لیبکنشت و روزا لوکزامبورگ - دو رهبر بزرگ جنبش کارگری آلمان و جهان - انجامید در دورانی انجام شد که سوسیال دمکراسی حکومت را در دست داشت و در واقع با توافق و پشتیبانی و به درخواست سوسیال دمکراسی بود. این سابقه تاریخی هم راست روی را در میان سوسیال دمکراسی آلمان تقویت می‌کرد و هم چپ روی را در میان کمونیست‌های آن کشور. هیچکدام از این دو نیز، در ترکیب با یک سری عوامل و تحلیل‌ها و محاسبات اشتباه دیگر، نتوانستند سرانجام بر این سابقه خونین برادرکشی تاریخی غلبه کنند و دست اتحاد یکدیگر را برای جلوگیری از پیروزی هیتلریسم بفشارند. برای سوسیال دمکراسی اتحاد با کمونیست‌ها به معنای انتقاد از خود در مورد نقش آن در سرکوب انقلاب آلمان بود و برای کمونیست‌ها به معنای غلبه بر احساسات و تحلیل‌هایی که از سرنوشت خونین انقلاب آلمان و رهبران آن بر این حزب و انترناسیونال کمونیست مسلط شده بود. این مقدمه کوتاه برای توضیح برخی اشاراتی بود که در این فصل به مناسبات میان کمونیست‌ها و سوسیال دمکراسی آلمان شده که موضوع فصل‌هایی از این کتاب است که خواهم کوشید آن را به فارسی برگردانم.

نیروهای مخالف نازیسم

طبقه کارگر

طبقه کارگر، طبقه اجتماعی بود که کمتر از همه به نازیسم پیوست و بدلیل شمار، نقش اقتصادی و مبارزه جویی‌اش بیش از همه توان عقب راندن نازی‌ها را داشت. بدیهی است میان ضدنازی‌های بسیار شجاع و قاطع اعضای دیگر طبقات اجتماعی نیز حضور داشتند و برعکس کارگرانی در صفوف حزب نازی یافت می‌شدند. اما لاقلاً تا پیش از استقرار رایش سوم، تنها پرولتاریا بود که بطور توده‌ای در برابر هیتلر ایستاده بود و تبلیغات نازی‌ها در آن نفوذ نمی‌کرد. بدینسان کارگرانی که جلب نازی‌ها شده بودند جنبه استثنا داشتند.

طرفداران هیتلر در میان طبقه کارگر عمدتاً از میان کارگران صنوف و شاگردان پیشه‌وران، مسئولین کم‌شمار گروه‌های کار، بیکاران، جوانان و بویژه روزمردها بود. طبق محاسبه ویلهلم رایش از 6.4 میلیون رای دهندگانی که در 14 سپتامبر 1930 به حزب نازی رای دادند حدود

60 تا 70 درصد کارمندان و 30 تا 40 درصد کارگران بود. براساس این آمار در آن زمان مجموعاً 40.7 میلیون کارگر با خانواده‌هایشان وجود داشت، 10.7 میلیون عضو طبقه متوسط، 9 میلیون کشاورزان کوچک و متوسط و 2 میلیون تن که متعلق به بورژوازی بزرگ و اشراف زمیندار بودند.

ساده‌انگارانه است تصور کنیم کارگران بطور خودبخودی به سوی سوسیالیسم جذب می‌شدند و برای همیشه نسبت به ارتجاع و فاشیسم و اکسینه و مصون بودند. اما اگر سرمایه‌داری دلایل روشنی برای مبارزه با سوسیالیسم دارد، پرولتاریا همیشه با دقت لازم ضرورت مبارزه با سرمایه‌داری را نمی‌بیند، هر چند بگفته مارکس این مبارزه ای است که در آن طبقه کارگر "جز زنجیرهایش را از دست نخواهد داد، اما جهانی را بدست خواهد آورد!" به هر حال ماموریت هیتلر آن بود که طبقه کارگر را از مسیر مبارزه برای سوسیالیسم منحرف کند و حفظ وضع موجود اجتماعی و اقتصادی را به او تلقین کند. هیتلر به اشتباه تصور می‌کرد این "بردگان مدرن" را خوب شناخته است و مدعی بود "توده وسیع کارگران، جز نان و تفریح چیزی نمی‌خواهد. آنان تمایلی به یک آرمان، هر چه باشد، ندارند."

حوزه‌های حزب نازی در کارخانه‌ها در سال 1932 حدود 100 هزار عضو داشت که عمدتاً از کارگران متخصص، سرکارگران، کارمندان و بخش کوچکی از کارگرانی تشکیل شده بود که از "سیستم" ناامید شده بودند، اما آمادگی پیوستن به کمونیست‌ها را نداشتند. مگر جز آن بود که قبلاً به کارگران وعده داده شده بود که جمهوری حکومت آنان است؟ اما با وجود امتیازهای بسیار دوران جمهوری برای کارگران، شرایط زندگی اجتماعی آنان پیشرفتی نکرده بود. از آنجا که تبلیغات مداوم وحشت از "هرج و مرج و خودسری کمونیست‌ها" را به آنان تلقین می‌کرد، این بخش از کارگران دنبال راه حل در جایی دیگر بودند. حوادث منجر به شروع جنگ جهانی اول در 1914 نیز نشان داد که امراض ناسیونالیستی می‌تواند در بخشی از کارگران نفوذ کند. در همین بخش بود که اسطوره "وحدت ملت" نفوذ کرده بود. ضمن اینکه به هر حال کارگرانی وجود داشتند که هرگز تحت تاثیر سوسیال دموکراسی، سازمان‌ها و ایدئولوژی آن قرار نگرفته بودند. همچنین باید به وجود قابل ملاحظه سندیکاها اشاره کرد که کارفرمایان مخارج آن را می‌پرداختند و نسبتاً در راه آهن و دیگر خدمات عمومی نیرومند بودند. تعداد اعضای این سندیکاها گاه تا حدود 230 هزار تن شمارش شده است. آنتون درکسلر، بنیانگذار "حزب کارگران آلمان"، از میان اینان بیرون آمده بود.

در فاصله 1930 تا 1932 نسبت کارگران در صفوف حزب نازی از یک چهارم به یک سوم رسید. اعضای جدید عمدتاً از میان تازه‌مزدبهر شده‌ها و تازه‌شه‌رئشینان بدون تخصص، کارگران راه آهن و دیگر کارکنان خدمات عمومی، کارگران خانگی، جوانان و بیکاران بودند. بیشترین تعداد اعضای کارگری جدید حزب نازی از شاخه‌های صنعتی و اقتصادی بود که در آنها میزان سندیکایی شدن پایین‌تر از همه بود. در لشکر دوم لباس شخصی‌های نازی مستقر در مونیخ 85 درصد یا از اساس بیکار بودند یا کار خود را از دست داده بودند. اوتو بوشویتز سوسیالیست دلیل این هجوم به سازمان‌های نازی را چنین توضیح داد: "در یک خانه قهوه‌ای (نازی) بدبختی خود را با دیگران تقسیم کردن از تحمل کردن آن در تنهایی به هر حال بهتر است." روزنامه "بدون کار" که نازی‌ها منتشر می‌کردند متضمن مقالاتی بسیار عوام‌فریبانه بود. با آنکه اکثریت بیکاران به کمونیست‌ها متمایل بودند، تلاش‌های نازی‌ها بی‌ثمر نبود. اوتو بوشویتز معتقد است با آنکه اکثریت کارگران همچنان وفادار به دو حزب کارگری سوسیال دمکرات و کمونیست بودند اما نفوذ نازی‌ها در محافل کارگری 1930 می‌تواند نگرانی‌آور باشد. گوبلز خواهان آن بود که حزب نازی در همه جا تکیه‌گاه‌ها و حوزه‌های حزبی خود را

بوجود آورد. شعار او این بود: "حتی يك محل کار بدون حوزه نازی نباید وجود داشته باشد". این شعار به ضرورتی پاسخ می داد که کنت روتنلو آن را چنین بیان کرده بود "جلب فقط يك کارگر از ده ها شخصیت عالیرتبه و سطح بالا بیشتر ارزش دارد."

اکثریت کارگران، که دیدگاه روشنی بواسطه تجربه خود و آموزش های سازمان های کارگری داشتند، می دانستند یا حدس می زدند که نخبه گرایی یا به اصطلاح "شایسته سالاری" هیتلر و فردپرستی آن هیچ جایی را برای طبقه کارگر باقی نخواهد گذاشت ولو اینکه آنان از بنیان اندیشه اجتماعی هیتلر اطلاع دقیقی نداشتند. هیتلر خود این نکته را چنین خلاصه کرد: "ما می خواهیم يك قشر جدید مدیران و رهبران بوجود آوریم که از هرگونه اخلاق مبتنی بر ترحم آزاد و بر حقوق خود آگاه باشند، حقوقی که ناشی از برتری نژادی است و هدف آن برقراری تسلط و حفظ و تضمین قاطع این تسلط بر روی توده است." نژادپرستی اجتماعی نازی ها بدون کمترین ابهامی در این سخنان دیده می شود. اما همان "نژادپرستی عادی" نیز به کارگران خسارت جدی می زد. اساس فرمول نازی ها را فراموش نکنیم: "حقیرترین افراد می توانند خود را از نظر نژادی برتر از اینشتاین احساس کنند."

غالباً ادعا می شود که توده ای که در نتیجه بحران، بیکاری و نبود چشم انداز روشن زندگی ناامید شده و مبارزه جویی خود را تا حدودی از دست داده است بویژه در برابر تبلیغات نازی ها ضعیف و شکننده است. اما فراموش نکنیم که علیرغم وضع دلخراش بیکاری و پذیرش برنامه های ریاضت اقتصادی توسط جنبش کارگری رفرمیست، در همان آخرین ماه های 1932 جهشی نوین در کشور بوجود آمد. شرایط آنچنان شده بود که کمترین جنبش مطالباتی ابعاد سیاسی به خود می گرفت. کافی بود تا در يك اعتصاب که مثلاً در نتیجه کاهش دستمزدها یا شرایط بد کار برپا شده بود به پیروزی رسید تا این پیروزی به سرآغاز يك مقابله ضدفاشیستی وسیع تبدیل شود. حتی کارگرانی که تحت تاثیر نازیسم قرار داشتند و گاه در سازمان های آن عضو بودند، در این شرایط وارد مبارزات جدی می شدند که نازی ها ابتکار آن را در دست نداشتند. با این حال نازی ها به اندازه کافی نیرومند بودند که بتوانند جلوی تداوم این مبارزات را بگیرند و نتایج آن را خراب کنند.